

دادرسی اساسی در نظام حقوقی افغانستان

مصطفی شفیق*

چکیده

قانون اساسی هر کشور، به‌عنوان میثاق ملی، حقوق و وجایب ملت را ایجاد می‌کند. اجرا و صیانت از قانون اساسی مهم‌ترین ضمانت اجرای تطبیق حقوق شهروندان است. صیانت از قانون اساسی اصطلاحاً دادرسی اساسی گفته می‌شود. هر کشور برای دادرسی اساسی شیوه‌هایی را در نظر می‌گیرد که به‌صورت کلی در دنیا شیوه سیاسی و قضایی مرسوم است. در شیوه سیاسی، کمیسیون یا کمیته خاصی نظارت بر اجرا و صیانت از قانون اساسی را در نظر می‌گیرد و در شیوه قضایی، محکمه خاص قانون اساسی ایجاد می‌شود. در افغانستان از هر دو شیوه استفاده شده است.

بر اساس ماده ۶۴، تفسیر قانون اساسی و سایر قوانین و بررسی مطابقت قوانین عادی با قانون اساسی به عالی‌ترین محکمه کشور، یعنی ستره محکمه، واگذار شده است. بر اساس ماده ۷۵ قانون اساسی، کمیسیون مستقل نظارت بر تطبیق قانون اساسی در نظر گرفته شده است. بر اساس این دو ماده، شیوه کنترل سیاسی و قضایی برای صیانت از قانون اساسی در افغانستان در نظر گرفته شده است.

واژگان کلیدی: دادرسی، دادرسی اساسی، قانون اساسی، افغانستان.

* پژوهشگر و استاد دانشگاه.

مقدمه

پیش از این که مباحث اصلی و اساسی دادرسی اساسی را در نظام حقوقی افغانستان مورد تحلیل و بررسی و ارزیابی قرار دهیم، لازم است به ضرورت، اهمیت و جایگاه آن به طور کلی در حیات اجتماعی انسان‌ها که بنیادهای اساسی آن در قانون اساسی هر کشور پیش‌بینی شده و از ضمانت اجرایی دولت برخوردار است، توضیح هرچند مختصر و کوتاه داده شود. بر اساس شواهد تاریخی، انسان‌شناسان و فیلسوفان گفته‌اند که انسان مدنی بالطبع است؛ یعنی طبیعت و سرشت عقلانی انسان زندگی اجتماعی را اقتضا می‌کند. به عبارت دیگر، اگر بخواهیم این زندگی اجتماعی و حیات سیاسی انسان در یک جامعه به سوی کمال و سعادت حرکت کند و انسان را به غایت اصلی آفرینش خویش سوق دهد، باید روابط اجتماعی انسان‌ها به گونه‌ای تنظیم شود که عنصر عدالت در نظام حقوقی جامعه تأمین و رعایت شود و حق هیچ انسانی پای مال نشود و او از حقوق و امتیازات شهروندی خویش به صورت تمام و کمال برخوردار گردد. بر بنیاد مطالعات انسان‌شناختی، این تئوری برجسته می‌شود که نیاز و زیست جمعی انسان‌ها در بستر زمان و مکان در قالب نظام سیاسی شکل می‌گیرد و از دل نظام سیاسی، با توجه به مقتضای طبیعت انسان برای تنظیم روابط اجتماعی، نظام حقوقی به وجود می‌آید؛ بنابراین، ضرورت نظام حقوقی عادلانه در هر کشور یکی از نیازهای بنیادین و اساسی حیات بشری است؛ زیرا دادرسی اساسی که محصول و خروجی اندیشه بشری است، در همین نظام حقوقی معنا و تفسیر می‌شود. آزادی، برابری، عدالت، برخورداری از حقوق شهروندی برابر و یکسان، رابطه متقابل دولت و ملت و مسئولیت‌های ناشی از آن و رفتار و کنش عقلانیت و منطق انسانی، در جامعه انسانی ایجاب می‌کند که همه این مفاهیم و ارزش‌ها در آن قانون برتر گنجانیده و نهادینه شود؛ یعنی این مفاهیم والای انسانی در قانون اساسی کشور پیش‌بینی شده است و صیانت و پاسداری از قانون اساسی یک اصل اساسی هر اجتماع انسانی و اخلاقی است.

در این مقاله به دنبال پاسخ‌گویی به این سؤال هستیم که در صورت نقض قانون اساسی چه راه‌کارهایی برای دادرسی از نقض قانون اساسی در نظر گرفته شده است؟ راه‌کارهای قضایی و غیر قضایی در نظام حقوقی افغانستان برای صیانت از قانون اساسی چیست؟

به نظر می‌رسد که قانون اساسی ۱۳۸۲ برای صیانت از قانون اساسی، راه‌کار کنترل سیاسی و قضایی را در نظر گرفته است. قانون اساسی با پیش‌بینی کمیسیون خاص برای نظارت بر قانون

اساسی، روش کنترل سیاسی و واگذاری تفسیر و بررسی مطابقت قوانین عادی با اساسی را به ستره محکمه واگذار کرده است؛ کنترل قضایی را تعیین نموده است.

۱. تبیین مفاهیم اساسی

برای روشن شدن موضوع بحث، در ابتدا لازم است برخی از واژه‌های کلیدی، از قبیل دادرسی، دادرسی اساسی و قانون اساسی، به صورت مختصر توضیح داده شود.

۱-۱. دادرسی

دادرسی در لغت به معنای به داد مظلوم رسیدن، رسیدگی به دادخواهی دادخواه و محاکمه آمده است. دادرسی در برخی موارد به مفهوم دعوا، یعنی منازعه‌ای که در دادگاه مطرح و در حال رسیدگی است، به کار رفته است (حقوق پلاس، وبسایت جامع حقوقی ایران. www.HoghooghPlus.ir).

۱-۲. دادرسی اساسی

دادرسی اساسی، یعنی ایجاد دیوان قانون اساسی، نهاد عالی قضایی جهت تضمین رعایت قانون اساسی و قدرت انحصاری نظارت بر مطابقت قوانین با قانون اساسی است؛ بنابراین، لازم است نگاه مختصری پیرامون دادرسی اساسی، توجیهات حقوقی و فلسفی آن و هم‌چنین الگوهای موجود در نظام حقوقی - سیاسی جهان ارائه گردد. در تعریف این نهاد بیان‌های متعدد وارد شده است. وظایف و کارکردهای مختلف دادرسی را می‌توان در موارد ذیل خلاصه کرد:

- نظارت بر انطباق مصوبات پارلمان با قانون اساسی؛

- تفسیر قانون اساسی؛

- نظارت بر صحت انتخابات و رأی‌گیری‌های سیاسی (انتخابات پارلمانی یا ریاست جمهوری و همه‌پرسی)؛

- تضمین کارکرد صحیح قوای عمومی.

۳-۱. قانون اساسی

۳-۱-۱. تعریف قانون اساسی بر اساس معیار شکلی و صوری

برخی از حقوق‌دانان، قانون اساسی را بر اساس معیار شکلی چنین تعریف کرده‌اند: «قانون اساسی به یک سلسله اصول و قواعد مدون و مرتبی گفته می‌شود که زیر لوای یک متن رسمی و تشریفاتی، به وسیله مقامات صلاحیت‌دار به تصویب رسیده باشد و بر افراد و تشکیلات سیاسی و متصدیان امور حکم براند.»

حقوق‌دان دیگر نیز چنین گفته است: «مجموعه قواعدی که در سندی به نام قانون اساسی گرد آمده و تصویب و بازنگری آن با تشریفات و آیین ویژه و متفاوت با آیین وضع و بازنگری قوانین عادی صورت می‌گیرد.»

۲. تعریف قانون اساسی بر اساس معیار مادی و ماهوی

قانون اساسی بر اساس این معیار عبارت است از: اصول و قواعدی که در ذات و طبیعت خود اساسی هستند؛ چه در متن سند قانون اساسی ذکر شده باشد، یا این که مقتضای عرف حقوق اساسی باشد و یا اصلاً در قوانین عادی کشور تصویب شده باشد.

برخی از حقوق‌دانان با توجه به همین معیار، قانون اساسی را چنین تعریف کرده‌اند:

«قانون اساسی مجموعه قواعد و مقررات حاکم بر قوای دولتی و صلاحیت‌های آن‌ها و حقوق و آزادی‌های فردی است.»

۲. تحولات تاریخی نظریه دادرسی اساسی

سابقه تاریخی امر نظارت بر قوانین به یونان باستان بازمی‌گردد که در قالب نظارت مردم بر برخی از اعمال و اقدامات نمایندگان خود نمود یافته است. در رم باستان نیز امر نظارت بر قوانین توجه صاحب‌نظران و اندیشمندان رمی را به خود جلب کرده بود؛ چنان که سیسرون با اعتقاد به وجود تفاوت میان قواعد و مقررات بنیادین حاکم بر جامعه و قواعد و مقررات عادی، ضرورت انطباق قوانین اخیر را با قوانین بنیادین امری بدیهی می‌دانست (پروین، ۱۳۹۴: ۶۳).

در دوره‌های بعدی نیز نظارت بر قوانین در نظام حقوق اساسی بسیاری از کشورها مورد

توجه بوده است؛ از جمله در دوره حکومت راپش در آلمان که شکلی از نظارت قضایی بر قوانین و مقررات عادی اعمال می‌شده است. با وجود آن که سابقه تکوین این نظریات در فرانسه بیش از دیگر کشورها بود؛ ولی تحولات حقوقی و سیاسی انگلستان زمینه طرح منظم نظریه دادرسی اساسی را در این کشور پیش از کشورهای دیگر فراهم کرد. هرچند که در آغاز، برخی از صاحب‌نظران و حقوق‌دانان این کشور با اشاره به نقض حاکمیت پارلمان در صورت نظارت بر قوانین مصوب آن، پذیرش رسمی این نظریه را تا مدت‌ها به تأخیر انداختند، با وجود این، جایگاه مهم قضات در نظام حقوقی انگلستان موجب شد تا نظریه دادرسی اساسی نخستین بار در این کشور مجال اعمال و اجرا بیابد.

۲-۱. پیشینه دادرسی اساسی در ایالات متحده آمریکا

هرچند اصل برتری قانون اساسی و حق نظارت قضایی نخستین بار در انگلستان مطرح و سپس به ایالات متحده آمریکا منتقل شد، نظریه یادشده با گذشت زمان در خاستگاه خود دیگر مدافعانی چون قاضی «سر ادوارد کوک» نداشت؛ این در حالی است که ایالات متحده این نظریه را در قرن هجدهم میلادی به صورت علنی و روشن و به‌عنوان اساس و پایه ثبوتی برای تقویت تمایلات استقلال‌طلبانه خود پذیرفت. نخستین بنیان‌های اصل برتری قانون اساسی در آمریکا همزمان با استقلال سیزده ایالت مهاجرنشین این کشور و تصویب قوانین اساسی این ایالت‌ها گذاشته شد. با این حال و با وجود تصویب قانون اساسی فدرال آمریکا در سال ۱۷۸۷م، همچنان نظام حقوقی این کشور دارای راه‌کار مناسبی برای اعمال نظارت بر مطابقت قوانین مصوب کنگره با قانون اساسی نبوده و به پیشنهاد «جیمز مدیسون» در خصوص تفویض اختیارات نظارتی به قوه قضائیه نیز توجهی نشد؛ از همین رو، قوه قضائیه بر اساس بند اول اصل ۳ قانون اساسی آمریکا در قالب دیوان عالی کشور اعمال می‌شد و کنگره در صورت نیاز می‌توانست به تشکیل دادگاه‌های مادون مبادرت نماید. تحولات تاریخی منتهی به پذیرش نظارت دادگاه‌ها بر تطابق قوانین عادی با قانون اساسی در آمریکا تا حد زیادی متکی به مبانی نظری حاکم بر قانون اساسی این کشور بوده که در آرا و اندیشه‌های صاحب‌نظران و حقوق‌دانان آن انعکاس یافته است (همان).

۲-۲. پیشینه دادرسی اساسی در اروپا

پس از تعمیق مبانی دادرسی اساسی در آثار صاحب‌نظران و علمای حقوق اساسی آمریکا،

دامنه نفوذ این نظریه بار دیگر متوجه اروپا شد. این تحول مهم، معلول عوامل تاریخی بسیاری بود و در اعمال روند تدریجی خود در نظام حقوق اساسی بیش‌تر کشورهای اروپایی نفوذ کرد. با این حال، آنچه در تسریع این روند نقش بسیار مهمی داشت، طرح نظریات «هانس کلسن» و «شارل آیزنمن» در خصوص لزوم پاسداری از قانون اساسی و تطبیق قوانین فرودست با آن بود. دیدگاه‌های این دو صاحب‌نظر مشهور حوزه فلسفه حقوق، با تأکید بر پیوند متقابل اصل برتری قانون اساسی و اصل حاکمیت پارلمان، زمینه همخوانی و سازگاری اندیشه دادرسی اساسی را با ساختارهای سیاسی حاکم بر کشورهای اروپایی فراهم کرد (همان).

۳. مهم‌ترین مکانیزم‌های دادرسی اساسی در جهان

چنان‌که اشاره شد، به‌خاطر اهمیت و جایگاه قانون اساسی به‌عنوان قانون برتر و حافظ منافع تمام حقوق شهروندان هر کشور، در قانون اساسی پیش‌بینی شده است که هر قانونی که - بنا بر هر دلیلی وضع می‌شود - حقوق اساسی شهروندان یک جامعه را نقض می‌کند و مغایر با قانون اساسی است، از اعتباری قانونی و حقوقی برخوردار نیست و نظام عدلی و قضایی که مبتنی بر عدالت استوار است، نظام حقوقی به‌صورت کلی زیر سؤال می‌رود. قانون اساسی در کلیه کشورهای جهان برای مراقبت و صیانت از آن، مکانیزم و راه‌های مشخصی را پیش‌بینی کرده است. حفظ و مراقبت و صیانت از قانون اساسی را می‌توان در دو محور کلی و اساسی مورد تجزیه و تحلیل قرار داد:

اول این‌که از نقض قانون اساسی جلوگیری شود. روشن و آشکار است که نقض قانون اساسی در مرحله نخست بستگی به این دارد که در کشور قانونی وضع و تصویب نشود که مغایر و مخالف با قانون اساسی باشد؛ بنابراین، باید مکانیزم شفاف و دقیقی برای کنترل قوانین در نظر گرفته شود (دانش، ۱۳۹۴: ۱۲۶).

دوم این‌که برای تفسیر قانون اساسی نیز راه‌کار دقیقی در نظر گرفته شود تا هرکس نتواند به دلخواه خود قانون اساسی را تفسیر کند. به عبارت دیگر، راه‌های سوءاستفاده از تفسیر قانون اساسی مسدود شود. به‌طور کلی، در کشورهای مختلف جهان برای کنترل قوانین و حکم به مطابقت یا عدم مطابقت آن‌ها با قانون اساسی، راه‌ها و سیستم‌های مختلفی در نظر گرفته شده که به‌طور کلی به سیستم‌ها و روش‌های کنترل قضایی و کنترل سیاسی تقسیم می‌شوند.

۳-۱. روش کنترل قضایی

روش کنترل قضایی به این معنا است که یک دستگاه قضایی این وظیفه را اجرا می‌کند. کشورهایی که این روش را اتخاذ کرده‌اند، بازهم به دو دسته تقسیم می‌شوند.

۱. دستگاه قضایی، قانون غیر مطابق با قانون اساسی را رسماً ملغاً و ابطال اعلام می‌کند.
۲. دستگاه قضایی صرفاً از اجرای قانون مخالف با قانون اساسی امتناع می‌ورزد. کشورهای دسته اول بازهم یکی از دو روش زیر را در پیش گرفته‌اند:

روش کنترل از طریق دادگاه‌های مخصوص قانون اساسی مانند آلمان، ایتالیا، مصر و... و روش کنترل از طریق دادگاه‌های عالی نظام قضایی کشور مانند کوبا، نیجریا، هندوستان، اردن و... اما کشورهای دسته دوم مانند آمریکا، مکزیک و ایرلند است. در آمریکا تمام دادگاه‌های آن کشور حق دارند قوانین را کنترل کنند (همان).

شیوه‌ها و روش‌های فوق را با مقایسه قوانین اساسی تعدادی از کشورها مورد مطالعه قرار داده و مورد ارزیابی قرار می‌دهیم.

۳-۱-۱. کنترل قضایی با شیوه الغا و ابطال از طریق دادگاه‌های مخصوص قانون اساسی

بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۴

الف. آلمان: دادگاه عالی قانون اساسی

دادگاه عالی قانون اساسی فدرال در موارد زیر تصمیم می‌گیرد:

۱. تفسیر قانون اساسی در صورت بروز اختلاف.
۲. حکم کردن در صورت بروز اختلاف یا تردید در مورد این که قانون ایالت با قانون اساسی یا سایر قوانین فدرال مطابقت دارد یا نه.
۳. در صورت اختلاف نظر در حقوق عمومی میان اتحادیه و ایالات و میان ایالات مختلف.
۴. در مورد شکایت ناشی از تخلف از حقوق اساسی که ممکن است به وسیله هر شخص یا بخش‌ها و انجمن‌ها مطرح و ادعا شود (هریسی‌نژاد، ۱۳۹۰: ۹۲).
۵. دادگاه قانون اساسی فدرال مرکب است از دادرسان فدرال و دیگر اعضا که نیمی از آنان

به‌وسیلهٔ مجلس فدرال و نیمی دیگر به‌وسیلهٔ شورای ایالات انتخاب می‌شوند.

ب. مصر: دادگاه عالی قانون اساسی

۱. این دادگاه یک هیأت قضایی مستقل است که رئیس آن توسط رئیس جمهور و اعضا با پیشنهاد و رأی شورای عالی قضایی و فرمان رئیس جمهور انتخاب می‌شوند.
۲. این دادگاه مطابقت قوانین و لوایح را با قانون اساسی کنترل می‌کند و هم‌چنین عهده‌دار تفسیر مواد قانون اساسی است و هم‌چنین به حل پاره‌ای از اختلافات قضایی نیز می‌پردازد.
۳. اعضای این دادگاه از میان اعضای سابقه‌دار دادگاه عالی، اساتید حقوق و وکلای مدافع برگزیده می‌شوند.
۴. تصمیمات این دادگاه برای همهٔ قوای دولتی و عامه الزام‌آور است (همان، ۱۲۹).

۲-۱-۳. کنترل قضایی با شیوهٔ امتناع از اجرای قوانین مخالف با قانون اساسی

۱. برخی از کشورها مانند آمریکا و آرژانتین در قانون اساسی ۱۸۵۳، برازیل در قانون اساسی ۱۸۹۱، مکزیک در قانون اساسی ۱۹۱۷، شیلی در قانون اساسی ۱۹۲۵ و ایرلند، رومانی، کانادا و استرالیا از این روش پیروی کرده‌اند.
۲. در آمریکا همهٔ قوانین دادگاه‌ها از هر نوع و از هر درجه‌ای که باشند، به کنترل قوانین می‌پردازند؛ هم دادگاه‌های فدرال و هم دادگاه‌های ایالات.

دادگاه‌های مرکزی فدرال هم قوانین ایالات و هم قوانین کنگره را مورد بررسی قرار می‌دهند و دادگاه‌های ایالات نیز قوانینی را که توسط پارلمان‌های محلی وضع می‌شوند، مورد کنترل قرار می‌دهند؛ ولی دیوان عالی مرکزی بیش‌تر از سایر دادگاه‌ها به این کار می‌پردازد و همهٔ اعمال قوای مقننه و مجریه را مورد بررسی قرار می‌دهد که آیا مطابق با قانون اساسی است یا نه. گرچه این صلاحیت در متن قانون اساسی آمریکا تصریح نشده است؛ ولی خود دادگاه و قضات از متن قانون اساسی آمریکا چنین استنباط کرده‌اند که قاضی باید مطابقت قوانین با قانون اساسی را کنترل کند؛ چون در متن یکی از مواد قانون اساسی آمریکا چنین آمده است: «این قانون اساسی و سایر قوانینی که ایالات متحدهٔ آمریکا در مطابقت به احکام قانون اساسی وضع می‌کند و هم‌چنین معاهداتی که منعقد می‌شود، همگی قانون برتر این کشور محسوب می‌شوند. قضات در همهٔ

ایالات بدون توجه به آنچه با قانون اساسی یا سایر قوانین هریک از ایالت‌ها مغایر است، از آن تبعیت نمایند.» (همان، ۱۳۵).

۲-۳. روش کنترل سیاسی

آنچه درباره برتری و اهمیت قانون اساسی مورد تحلیل و ارزیابی قرار گرفت، این نکته مشخص شد که به لحاظ حاکمیت آن بر امور و شئون جامعه و ماهیت آن در تعیین صلاحیت‌ها، از اهمیت فوق‌العاده و برتری کامل برخوردار است. برای حفظ قداست و حاکمیت این قانون بنیادین، ضمانت اجرای شایسته و مناسب از طریق تأسیس آیین و سازمانی که حاوی نظارت بر اجرای صحیح این قانون باشد، لازم می‌آید تا بر اساس آن، قواعد و قوانین و اعمال اداری و سیاسی مخالف قانون اساسی لغو و باطل اعلام شود؛ بنابراین، در نظارت بر حسن اجرای قانون اساسی سه نکته حائز اهمیت است:

۱. اگر قانون اساسی را یک قانون بنیادین بنامیم، باید تفوق و برتری آن را تضمین کنیم. در این خصوص باید روشی وجود داشته باشد که به وسیله آن، بتوان تمام اعمال، نهادها و مقامات ناشی از قانون اساسی را مورد بررسی و نظارت قرار داد.

۲. نظارت بر اجرای قانون اساسی در اعمال قوه مجریه سیاسی و یا اداری چندان مشکل به نظر نمی‌رسد و این اعمال خواه در مقام اتخاذ تصمیم سیاسی و اداری و یا در مقام وضع مقررات باشد، به راحتی قابل کنترل است.

۳. نظارت بر اجرای قانون اساسی در قوانین دارای آثار و تبعات سیاسی است؛ زیرا اعطای قدرت به نهاد و یا سازمانی که قاطعانه قانونی را در انطباق با قانون اساسی قبول و یارد بنماید، به منزله اعطای مقامی ما فوق دستگاه‌های حاکمه می‌باشد.

۱-۲-۳. فرانسه: شورای قانون اساسی

شورای قانون اساسی فرانسه مرکب از نه عضو است که دوره تصدی آنان نه سال است. سه نفر اعضا به وسیله رئیس جمهور، سه تن دیگر به وسیله مجلس شورا و سه عضو دیگر به وسیله رئیس مجلس سنا منصوب می‌شوند و رؤسای سابق جمهور هم عضو مادام العمر هستند.

شورای قانون اساسی بر انتخابات رئیس جمهور نظارت می‌کند و نتیجه رأی‌گیری را اعلام

می‌کند.

این شورا به اختلافات ناشی از اجرای مقررات مربوط به انتخابات نمایندگان و سناتوران حکم می‌کند.

شورای قانون اساسی بر نحوهٔ مراجعه به آرای عمومی نظارت می‌کند.

همهٔ قوانین پیش از توشیح باید به این شورا سپرده شود تا نسبت به انطباق آن‌ها با قانون اساسی حکم کند.

تصمیم‌های این شورا نهایی و برای مراجع عمومی و اجرایی و قضایی الزام‌آور است.

۲-۲-۳. الجزایر: شورای قانون اساسی

این شورا دارای نه عضو است که سه نفر، از جمله رئیس شورا، از طریق رئیس جمهور، دو نفر از طرف مجلس ملی خلق، دو نفر از طرف شورای ملت، یک نفر از طرف دیوان عالی و یک نفر از طرف شورای حکومتی به مدت شش سال برگزیده می‌شوند. این شورا وظیفهٔ نظارت بر رعایت قانون اساسی و نظارت بر انتخابات ریاست جمهوری و مجالس را به عهده دارد و هم‌چنین در خصوص قراردادها، قوانین و آیین‌نامه‌ها نیز باید با صدور حکم نظر خود را اعلام کند. هم‌چنین در مورد مطابقت آیین‌نامه‌های داخلی مجالس با قانون اساسی نیز باید نظر بدهد. شرایط، صلاحیت‌ها و سایر احکام شورای قانون اساسی در نه اصل از قانون اساسی الجزایر بیان شده است.

۳-۲-۳. ایران: شورای نگهبان قانون اساسی

در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز شیوهٔ کنترل سیاسی برگزیده شده و هیأتی به نام شورای نگهبان قانون اساسی مؤظف است که مطابقت قوانین را با قانون اساسی مورد بررسی قرار دهد.

این شورا مرکب از شش نفر فقهای عادل و آگاه و شش نفر حقوق‌دان در رشته‌های مختلف حقوقی است که شش نفر اول توسط رهبر و شش نفر دوم با معرفی قوهٔ قضائیه و با رأی مجلس انتخاب می‌شوند.

تفسیر قانون اساسی و نظارت بر انتخابات مجلس خبرگان رهبری، ریاست جمهوری، مجلس شورای اسلامی و مراجعه به آرای عمومی و همه‌پرسی نیز از وظایف این شورا است (همان، ۱۲۷).

۴. دادرسی اساسی در قانون اساسی افغانستان

آغاز جنبش مشروطیت در افغانستان بعد از مرگ امیر عبدالرحمن خان شروع شد؛ زمانی که پسرش امیر حبیب‌الله در سال ۱۹۰۱ به اریکه قدرت نشست و در سال ۱۹۰۳ بود که اولین مکتب به نام حبیبیه بنا و افتتاح شد و معارف معاصر در کشور تأسیس گردید. قبل از این در افغانستان کسی از مفاهیم چون شاهی مشروطه، جمهوری، دموکراسی و یا مبارزه پارلمانی و حق خودارادیت ملت چیزی نمی‌دانست و همین جنبش اول بود که برای مبارزین تحریک دوم الهام و نوید بخشید. در مجموع، این بنیاد فرهنگی نوین زمینه ایجاد و پرورش کدرهای مختلف اداری و فنی و مسلکی را به وجود آورد و به تدریج به حیث یکی از مراکز مهم و عمده فعالیت‌های سیاسی روشنفکران دموکرات، ترقی‌خواه، اصلاح‌طلبان، آزادی‌خواهان و استقلال‌طلبان گردید. مشروطه‌خواهان حاکمیت ملی را که حق مردم است و باید ملت در چوکات شاهی مشروطه قدرت اجرائیه را با داشتن پارلمان انتخابی به دست گیرند، مطرح و خواسته‌های ذیل را در مرام‌نامه خود درج نموده و انتخاب کردند (نجفی در www.kabulnath.de).

این جنبش اصلاحی سرآغاز بسیاری از تحولات اساسی و بنیادین در عرصه‌های مختلف زندگی اجتماعی و سیاسی و زمینه‌ساز شکل‌گیری قانون اساسی مدون سال ۱۳۰۱، نظام‌های سیاسی و اجتماعی، نظام آموزش و پرورش، نظام حقوقی و نظام عدلی و قضایی شد که بر مبنای عدالت و دادرسی اساسی در حقوق افغانستان و راه‌های جلوگیری از نقض قانون اساسی به طور ضمنی در آن قرار گرفتند.

۱. در نظام‌نامه اساسی ۱۳۰۱ در ماده ۷۱، تشریح و تفسیر مواد نظام‌نامه اساسی به شورای دولت- که یک شورای نیمه‌انتخابی و نیمه‌انتصابی بود و در زمینه نظام‌نامه‌ها و طرح قوانین به پادشاه و حکومت مشوره می‌داد- واگذار شده بود که البته بعد از تصویب مجلس عالی وزرا نافذ و نشر می‌شد. معلوم است که آنچه در اولین قانون اساسی افغانستان در نظر گرفته شده است، یک روش سیاسی است.

۲. در اصول اساسی ۱۳۱۰، درباره این موضوع هیچ‌گونه اشاره‌ای نشده است.

۳. در قانون اساسی سال ۱۳۴۳ نیز هیچ‌گونه پیش‌بینی‌ای در این رابطه صورت نگرفته است؛ جز این‌که از شاه به‌عنوان نگهبان قانون اساسی یاد شده است (دانش، پیشین، ۱۳۷).

۴. در قانون اساسی ۱۳۵۵ در ماده ۱۳۵، ستره‌محکمه را مرجع باصلاحیت تفسیر قانون اساسی دانسته که اشاره‌ای به شیوه کنترل قضایی دارد؛ اما تصریح نکرده است که بررسی مطابقت قوانین عادی با قانون اساسی وظیفه کیست؟

۵. قانون اساسی جمهوری افغانستان، دوره دکتر نجیب‌الله (۱۳۶۶-۱۳۶۹) چنین آمده است: شورای قانون اساسی جمهوری افغانستان به‌منظور مراقبت از مطابقت قوانین، سایر اسناد تقنینی و معاهدات بین‌المللی با قانون اساسی ایجاد می‌شود. ماده ۱۲۳ تصریح می‌کند که شورای قانون اساسی دارای صلاحیت‌های ذیل می‌باشد:

۱. بررسی مطابقت قوانین، فرامین تقنینی و معاهدات بین‌المللی با قانون اساسی.

۲. اعطای مشوره‌های حقوقی و قضایی درباره مسائل ناشی از قانون اساسی به رئیس جمهور. در ماده ۱۲۴ آمده است که شورای قانون اساسی به‌منظور تعمیم صلاحیت‌های خود حق دارد که:

۱. اسناد تقنینی را که جهت توشیح به رئیس جمهور ارائه می‌شود، مطالعه و راجع به مطابقت آن‌ها با قانون اساسی ابزار نظر نماید.

۲. پیشنهادات مشخص را در زمینه اجرای تدابیر به‌منظور انکشاف امور قانون‌گذاری که قانون اساسی حکم می‌کند، به رئیس جمهور ارائه نماید.

در ماده ۱۲۵ چنین آمده است: شورای قانون اساسی متشکل از رئیس و ۸ عضو می‌باشد که توسط رئیس جمهور برای مدت ۶ سال تعیین می‌شود.

ماده ۱۲۶ چنین اظهار می‌دارد: شورای قانون اساسی در مقابل رئیس جمهور مسئول و مکلف به ارائه گزارش می‌باشد.

درباره توشیح و اعلام تعدیل قانون اساسی جمهوری افغانستان، مؤرخ ۱۳۶۹/۳/۸، دوره دکتر

نجیب‌الله، صرفاً تغییر در تشکیل اعضای شورای قانون اساسی ذکر شده است. در صلاحیت‌ها و اختیارات شورای قانون اساسی هیچ‌گونه تغییرات و تعدیلاتی صورت نگرفته است؛ همان فقرات پیشین تکرار شده است.

در ماده ۱۲۵ چنین سخن رفته است: شورای قانون اساسی متشکل از رئیس، معاون، منشی و ۸ عضو می‌باشد که توسط رئیس جمهور تعیین می‌شوند؛ بنابراین، راه‌های صیانت و مراقبت از قانون اساسی که در قوانین اساسی افغانستان ذکر شده، دقیقاً همان شیوه کنترل سیاسی بوده و عین نام شورای قانون اساسی فرانسه را دارد؛ البته با این تفاوت که در ماده ۸۱ قانون اساسی سال ۱۳۶۶ و ۱۳۶۹، دوره دکتر نجیب‌الله، تفسیر قوانین از جمله صلاحیت‌های شورای ملی ذکر شده است.

قانون اساسی دوره مجاهدین، به رهبری استاد برهان‌الدین ربانی، که در سال ۱۳۷۲ به تصویب رسید و توشیح شد، هیچ‌گونه ملاحظات و اشاراتی راجع به مطابقت و عدم مطابقت قوانین و معاهدات بین‌المللی با قانون اساسی دولت اسلامی افغانستان ذکر نشده است. در نتیجه بررسی و تحلیل قوانین اساسی افغانستان چنین استنتاج می‌شود که افغانستان در قوانین اساسی گذشته خود هر دو روش کنترل سیاسی و روش کنترل قضایی را تجربه کرده است.

۴-۱. دادرسی اساسی در قانون اساسی فعلی افغانستان

در قانون اساسی ۱۳۸۲ ضمن این‌که در ماده ۶۴ مراقبت از اجرای قانون اساسی در رأس وظایف و صلاحیت‌های رئیس جمهور بیان شده است؛ اما در ماده ۱۲۱ تصریح شده است که: بررسی مطابقت قوانین، فرامین تقنینی، معاهدات بین‌الدول و میثاق‌های بین‌المللی با قانون اساسی و تفسیر آن‌ها بر اساس تقاضای حکومت و یا محاکم، مطابق به احکام قانون، از صلاحیت ستره‌محکمه است.

البته ستره‌محکمه در صورتی می‌تواند صلاحیت خود را در دو مورد فوق اعمال کند که حکومت و یا محاکم از آن تقاضا به عمل آورده باشد. هم‌چنین، در این ماده تصریح شده است که برای اعمال صلاحیت ستره‌محکمه در این مورد باید قانون جداگانه‌ای تنظیم شود که متأسفانه هنوز چنین قانونی تنظیم نشده و به همین جهت، سوء تفاهم‌هایی هم به وجود آمده تا آن‌جا که برخی از صاحب‌نظران و از آن جمله عدّه زیادی از اعضای شورای ملی، تفسیر قانون اساسی را

از صلاحیت‌های کمیسیون مستقل نظارت بر تطبیق قانون اساسی می‌دانند که در ماده ۱۵۷ قانون اساسی ذکر شده است. دلیل این سوء تفاهم این است که برخی کلمه «آنها» را در ماده ۱۲۱ به قوانین و فرامین تقنینی راجع می‌سازند؛ یعنی در واقع بررسی مطابقت قوانین با قانون اساسی و تفسیر قوانین عادی از صلاحیت‌های ستره‌محکمه است نه تفسیر قانون اساسی؛ در حالی که این استدلال هرگز درست نیست.

ماده ۱۲۲: هیچ قانون نمی‌تواند در هیچ حالت، قضیه یا ساحه‌ای را از دایره صلاحیت قوه قضائیه، به نحوی که در این فصل تحدید شده، خارج و به مقام دیگر تفویض کند.

این حکم مانع تشکیل محاکم خاص مندرج مواد ۶۹، ۷۸ و ۱۲۷ این قانون اساسی و محاکم عسکری در قضایای مربوط به آن نمی‌گردد.

تشکیل و صلاحیت این نوع محاکم توسط قانون تنظیم می‌گردد.

در ماده ۲۴ آمده است: ستره‌محکمه در ساحه تفسیر قوانین و امور قضایی دارای وظایف و صلاحیت‌های ذیل می‌باشد:

۱. بررسی مطابقت قوانین، فرامین تقنینی و معاهدات بین‌الدول و میثاق‌های بین‌المللی با قانون اساسی و تفسیر آن‌ها بر اساس تقاضای حکومت یا محاکم طبق قانون.
 ۲. پیشنهاد طرح قانون در ساحه تنظیم امور قضایی به شورای ملی از طریق حکومت.
 ۳. تجدید نظر بر فیصله‌های محاکم به سبب ظهور دلایل جدید بر اساس اعتراض لوی سارنوال یا طرف دعوا، طبق احوال پیش‌بینی شده در قوانین مربوط.
- تحلیل، بررسی و ارزیابی دادرسی اساسی در نظام حقوقی افغانستان با توجه به پیشینه تصویب و توشیح قوانین اساسی در ادوار مختلف که توسط شاهان و رؤیسان جمهور صورت گرفته است، کمی دشوار به نظر می‌رسد؛ با این وجود، صلاحیت نظارت بر مطابقت و عدم مطابقت قوانین عادی با قانون اساسی، در حیطه نظارت و صلاحیت کمیسیون مستقل نظارت بر تطبیق قانون اساسی و ستره‌محکمه است.

۲-۴. نظریه ستره محکمه درباره صلاحیت تفسیر قانون اساسی

برای تأیید و تصحیح آنچه تحلیل و ارزیابی کردیم، نظر رسمی و دقیق ستره محکمه را درباره عدم مطابقت ماده ۱۳ قانون رسانه‌ها با قانون اساسی در مورد تأیید رئیس رادیو و تلویزیون ملی توسط ولسی جرگه و عدم مطابقت ماده هشتم قانون کمیسیون نظارت بر تطبیق قانون اساسی با قانون اساسی مبنی بر تفویض صلاحیت تفسیر قانون اساسی به کمیسیون مذکور از طرف ولسی جرگه، ارائه می‌نماییم. قابل یادآوری است که طرح تشکیل و صلاحیت کمیسیون نظارت بر تطبیق قانون اساسی قبلاً از سوی حکومت تهیه شده و در سال اول تشکیل شورای ملی به ولسی جرگه فرستاده شده بود. در این طرح، صلاحیت تفسیر به کمیسیون مذکور واگذار نشده بود؛ ولی ولسی جرگه ماده مربوطه را تعدیل و صلاحیت تفسیر را به کمیسیون مستقل نظارت بر تطبیق قانون اساسی محول کرد (دانش، پیشین، ۱۴۰). این قانون مشتمل بر پنج فصل و ۱۷ ماده تنظیم شده و در شماره ۹۸۶ جریده رسمی نیز منتشر شده است. متن ماده هشتم که توسط ولسی جرگه تصویب شده و ستره محکمه جزء ۱ و ۴ آن را به دلیل عدم مطابقت با قانون اساسی رد کرده، از این قرار است:

«کمیسیون به منظور نظارت بهتر از تطبیق احکام مندرج قانون اساسی دارای وظایف و صلاحیت های ذیل می‌باشد:

۱. تفسیر احکام قانون اساسی به اساس تقاضای رئیس جمهور، شورای ملی، ستره محکمه و حکومت.
۲. نظارت از رعایت و تطبیق احکام قانون اساسی توسط رئیس جمهور، حکومت، شورای ملی، قوه قضائیه، ادارات، مؤسسات و سازمان‌های دولتی و غیر دولتی.
۳. ارائه مشوره‌های حقوقی در مورد مسائل ناشی از قانون اساسی به رئیس جمهوری و شورای ملی.
۴. مطالعه قوانین نافذه غرض دریافت تناقضات با قانون اساسی و ارائه آن به رئیس جمهور و شورای ملی به منظور اتخاذ تدابیر جهت رفع آنها.
۵. ارائه پیشنهاد مشخص به رئیس جمهور و شورای ملی در زمینه اتخاذ تدابیر به منظور انکشاف امور قانون‌گذاری در مواردی که قانون اساسی حکم نموده است.

۶. ارائه گزارش به رئیس جمهور در صورت ملاحظه تخطی یا تخلف از احکام مندرج قانون اساسی.

۷. تصویب لوایح و طرز العمل‌های مربوطه.»

از آنچه درباره نظریه ستره محکمه و صلاحیت تفسیر قانون اساسی ذکر شد، این مطلب روشن می‌شود که ستره محکمه با همه نظارت و صلاحیت‌هایی که به مطابقت و عدم مطابقت بر قانون اساسی و سایر قوانین نافذ کشور دارد، صلاحیت انحصاری تفسیر قانون اساسی را ندارد و این جزء موارد اختلافی است و هنوز هم در هاله‌ای از ابهام به سر می‌برد.

۵. فلسفه و سیر پیدایش قانون اساسی

گرچه پیدایش رسمی و به صورت مدون قانون اساسی با همین ویژگی‌ها، نام و نشان، قدمت تاریخی زیادی ندارد و بیش از دو قرن و اندی از آن نمی‌گذرد؛ اما محتوا و ماهیت قانون اساسی از قدمتی به قدمت حیات انسان‌ها در جامعه انسانی برخوردار است. به عبارت دیگر، از آن روز که زندگی اجتماعی انسان در عرصه حیات آغاز گردید، ضرورت و اهمیت وجود قانون به معنای عام کلمه و قانون اساسی به معنای خاص نیز جزء انفکاک‌ناپذیر آن شد و به تدریج با مراحل و موازات تحول و تطور زندگی انسان، عنصر قانون نیز انکشاف و تکامل پیدا کرد؛ یعنی سیر تدریجی و تکاملی قانون اساسی در حیات سیاسی و اجتماعی انسان در جامعه خود دال بر ضرورت تدوین قانون اساسی مدون و الزامات ناشی از قانون اساسی برای حفظ ارزش‌های انسانی و اخلاقی و تضمینات حقوق شهروندی و آزادی‌های اساسی فردی و اجتماعی انسان در آن پیش‌بینی شده است؛ بنابراین، باید گفت که انسان موجود دو بعدی است و زندگی انسان در دو بعد فردی و اجتماعی معنا و تفسیر و تنظیم می‌شود. از بعد فردی که بگذریم، در بعد اجتماعی روابط انسان‌ها با انسان‌های دیگر در قالب دولت و ملت شکل می‌گیرد؛ بنابراین، دولت در واقع تجلی بعد حیات اجتماعی و سیاسی زیست جمعی انسان‌ها و بستر حرکت‌های گروهی و خرد جمعی انسان‌ها و حکومت هم سازمان‌دهنده آن است. اما درباره خود دولت و حکومت نیز دو مسئله جدی قابل تأمل است؛ زیرا از دل دولت و حکومت سازمان و نهادهای مختلف برای بهتر زیستن انسان‌ها به وجود می‌آید. از جمله نهادی که بیش از همه نهادها در دستگاه حکومت نقش برجسته دارد، نظام حقوقی عادلانه در یک جامعه انسانی است که قوانین برآمده از آن ضامن

حیات و زیست جمعی و دادرسی اساسی بر اساس و بنیاد آن معنا و مفهوم پیدا می‌کند و در رأس همه قوانین و مقررات حقوقی قرار دارد و آن قانون اساسی کشور است. قواعد و مقرراتی که به منظور تأمین اهداف زندگی اجتماعی وضع می‌شوند، همان چیزی است که امروز به نام قانون اساسی یاد می‌شود (دانش، پیشین، ۵۶)؛ بنابراین، سه اصل اجتماع، حکومت و قانون در واقع سه عنصری است که ریشه در هویت و شخصیت انسان دارد و هر سه عنصر مکمل همدیگراند و هیچ‌کدام بدون دیگری نمی‌تواند زندگی انسان را سامان بدهد و سعادت او را تأمین کند. از آنچه تحلیل و بررسی کردیم، این مسئله روشن می‌شود که قانون اساسی از نظر روح و محتوا سابقه ریشه‌داری در زندگی انسان دارد و با پیدایش حکومت توأم و همزمان است؛ اما از نظر تاریخ رسمی، سابقه زیادی ندارد؛ زیرا قدیمی‌ترین و با پیشینه‌ترین قانون اساسی مکتوب در سال ۱۷۷۶ میلادی در ایالت ویرجینیا و سپس قوانین اساسی سایر ایالات متحده آمریکا به تصویب رسیدند. بنابراین، تحلیل و ارزیابی سیر و تطور پیدایش قانون اساسی که بنیادها و اساس یک جامعه سالم مبتنی بر اصل‌های اجتماع انسانی، حکومت برآمده از خرد، عقلانیت و منطق جمعی انسان‌ها و قانون مبتنی بر اخلاق و ارزش‌های انسانی در جامعه خود منجر به اصل فلسفه و سر پیدایش قانون اساسی یا قانون برتر منتهی شد تا باشد زیست و حیات جمعی جامعه انسانی در پرتو قانون اساسی که در رأس نظام سیاسی و اجتماعی قرار دارد، طراحی و نهادینه شود. قابل یادآوری است که فلسفه پیدایش و تدوین قانون اساسی منحصر به جامعه و دولت خاص نیست؛ بلکه متعلق به همه جوامع بشری است.

۱-۵. برتری قانون اساسی

«ویکتور هوگو» می‌گوید: «قوانین اساسی برای این‌که مورد تجاوز قرار گیرند، به وجود آمده‌اند؛ زیرا فریاد نمی‌زنند.» این طنز سیاسی مبین یک حقیقت و یک واقعیت است.

حقیقت این است که قانون اساسی انتظام‌بخش کلیه امور و شئون هر کشور و تعیین‌کننده روابط متعادل زمامداران و فرمانبرداران یک جامعه سیاسی است. التزام عملی بر اجرای این قانون مهم، ابواب و منافذ استبداد را مسدود، آزادی و حرمت افراد را تضمین و موجبات تلاش برای نیل به عدالت سیاسی و اجتماعی را فراهم می‌کند.

واقعیت این است که با وجود قانون اساسی در اکثر کشورهای دنیا، کم‌تر کشوری می‌توان

یافت که در آن بتوان شاهد احترام کامل عملی نسبت به مندرجات آن قانون بود؛ زیرا در آنجا که یک طرف قانون، یعنی دولت فرمانروا و زمامدار نیرومند، با تمام اقتدار خود سرفرازی می‌کند و عرصه را برای طرف دیگر، یعنی افراد مردم، تنگ می‌نماید، جایی برای برخورداری از آزادی‌ها و ابراز وجود باقی نمی‌ماند.

با تحلیل این دو اصل حقیقت و واقعیت که در اکثر قوانین مدرن دنیا وجود دارد، سه نکته اصلی مورد پذیرش است.

نکته اول مربوط به «اصل حاکمیت مردم» از طریق انتخابات عمومی است که بیان‌کننده حقوق فردی و نیاز اجتماعی می‌باشد؛ زیرا از یک‌سو، امکان مشارکت افراد در تعیین سرنوشت سیاسی خود، عقلانی و منطقی به نظر می‌رسد و از سوی دیگر، استقرار قدرت حاکمیت تحت نظارت سازمان‌یافته و مستمر ملت به طور جمعی، موجب آن می‌شود که عوامل تهدید و ارباب مردم حذف و طرد گردند.

نکته دوم درباره «تبعیت سیاسی از قوانین ثابت و مشخص» و اشراف جامعه از طریق بحث و انتقاد نسبت به این تصمیمات است. حقانیت مردم یک اصل مسلم و ذاتی به‌شمار می‌رود و جایز الخطا بودن سیاست‌مداران و ابواب جمعی حکومت نقطه مقابل آن تصور می‌شود. بدین خاطر است که اعمال حکومتی به صورت مرتب باید زیر دید دقیق مردم و نمایندگان آن‌ها در پارلمان قرار گیرد.

نکته سوم اصول مربوط به «اعلامیه‌های حقوق بشر و حقوق اقتصادی و اجتماعی» است. در این‌جا نه تنها در مورد ساختار سیاسی قدرت عمومی بحث می‌شود؛ بلکه قلمرو وظایف و محدودیت‌های لازم مربوط به اعمال و روابط دولت‌مردان با افراد و گروه‌های اجتماعی نیز مشخص می‌گردد (هاشمی، ۱۳۹۰: ۴۸-۴۹).

بدون شک، برتری قانون اساسی به‌عنوان یک سند ملی و اساسی، برای محافظت از ارزش‌های حاکم در یک جامعه انسانی و اخلاقی که زیست و حیات جمعی انسان‌ها را تأمین و تضمین می‌کند- که قوام و استمرار بقای نسل جامعه انسانی از تعرض و تجاوز با آن گره خورده جلوگیری می‌کند- خود دال و گواه بر اهمیت و جایگاه و نقش بنیادین این مطلب است. رفتار و کنش‌های اجتماعی و سیاسی و مناسبات جامعه انسانی با جوامع دیگر، انسان‌ها را وارد مرحله

جدیدی از حیات سیاسی و تعاملات در عرصه‌های مختلف اقتصادی، آموزشی، فرهنگی و تمدنی و نظام حاکمیت که در رأس همه قرار دارد، می‌کنند. بنابراین، ارزش ذاتی و ماهوی همه قوانین و مقررات، و به‌ویژه قانون اساسی، برای اداره یک جامعه لازم و ضروری است که این امر مهم میسر نمی‌شود؛ مگر این‌که در قالب نظام سیاسی و حکومتی در راستای دولت-ملت برای تحقق آرمان‌های عدالت، برابری، آزادی، تأمین حقوق شهروندی و حفظ کرامت انسانی در حیات جامعه انسانی تحقق و عملیاتی گردد (همان).

۲-۵. پیدایش قانون اساسی در افغانستان

در کشور ما اولین قانون اساسی به نام «نظام‌نامه اساسی دولت علیه افغانستان» در ۷۲ ماده در ۱۰ حوت زمستان ۱۳۰۱ شمسی به تصویب رسید و در سال ۱۳۰۳ مجدداً موادی از آن تعدیل شد. دومین قانون اساسی به نام «اصول اساسی دولت علیه افغانستان» در ۱۱۰ ماده در ۸ عقرب ۱۳۱۰ شمسی و سومین قانون اساسی در ۱۱ فصل و ۱۲۸ ماده در ۹ میزان ۱۳۴۳ به تصویب و توشیح رسید. بعد هم چهارمین قانون اساسی در ۱۳ فصل و ۱۳۶ ماده در ۲۵ دلو ۱۳۵۵ ش، وضع گردید. پنجمین قانون اساسی به نام «اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان» در ۶۸ ماده به تاریخ ۲۵ حمل ۱۳۵۹، به اجرا گذاشته شد و ششمین قانون اساسی در ۱۳ فصل و ۱۴۹ ماده، به تاریخ ۶۶/۹/۹ به تصویب رسید و در تاریخ ۱۳۶۹/۳/۸ مجدداً مورد تعدیل و بازنگری قرار گرفت. در سال ۱۳۷۲ نیز قانون جدیدی به نام «اصول اساسی افغانستان» توسط دولت مجاهدین، به رهبری استاد برهان‌الدین ربانی، پیشنهاد شد؛ اما به تصویب نرسید و در ۱۴ جدی سال ۱۳۸۲ هفتمین قانون اساسی افغانستان توسط لویه‌جرگه به تصویب رسید.

با نگاه اجمالی به سیر پیدایش قانون اساسی در ادوار مختلف در افغانستان که حدود یک قرن از تصویب قوانین اساسی می‌گذرد، با گذشت زمان و تغییر و تحولات سیاسی و اجتماعی در منطقه و جهان و گسترش مناسبات با دنیای بیرون، تأثیر تدریجی آن در قوانین اساسی افغانستان دیده می‌شود. این تفاوت‌ها در دو بعد قابل تحلیل و ارزیابی می‌باشد. نخست بر روند تصویب قوانین اساسی و دوم در نحوه نظارت و شیوه کنترل قانون اساسی در مغایرت با قوانین و مصوبات دیگر که صورت می‌گیرد.

نتیجه گیری

برای صیانت بهتر از قانون اساسی، افغانستان از هردو شیوه کنترل قضایی و سیاسی استفاده کرده است. قانون‌گذار در ماده ۶۴، شیوه قضایی را مطرح کرده است. در این شیوه اولاً، تفسیر قانون اساسی و تفسیر سایر قوانین را به عهده ستره محکمه گذاشته است و ثانیاً، برای جلوگیری از نقض قانون اساسی از طریق تصویب قوانین عادی، بررسی مطابقت و عدم مطابقت قوانین عادی با قانون اساسی را به عهده ستره محکمه گذاشته است تا از طریق ابطال قوانین مخالف با قانون اساسی، از اجرای درست قانون اساسی صیانت کند.

قانون‌گذار در ماده ۷۵، شیوه کنترل سیاسی را مطرح کرده است. این کمیسیون یک نهاد سیاسی است که به منظور صیانت از قانون اساسی تشکیل شده است. در این شیوه، کمیسیون مستقل نظارت بر اجرای قانون اساسی پیش‌بینی شده است که این کمیسیون با نظارت بر اجرای قانون اساسی، از نقض آن جلوگیری می‌کند. در همه کشورهای یا از هردو روش یا از یکی از این‌ها استفاده می‌شود؛ مثلاً در آلمان از شیوه قضایی و در فرانسه از شیوه سیاسی استفاده شده است.

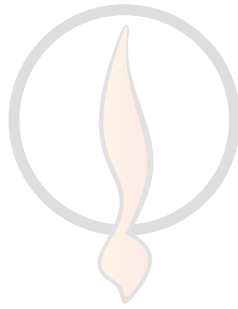
منابع

۱. اصول اساسی دولت علیه افغانستان، ۱۳۱۰.
۲. پروین، خیرالله (۱۳۹۴)، «جستاری بر اندیشه دادرسی اساسی در جهان»، مجله مطالعات حقوق تطبیقی، دوره ۶، شماره ۱.
۳. حقوق پلاس وبسایت جامع حقوقی ایران www.HoghooghPlus.ir.
۴. دانش، سرور (۱۳۹۴)، حقوق اساسی افغانستان، کابل، انتشارات دانشگاه ابن سینا، چاپ سوم.
۵. قانون اساسی افغانستان، ۱۳۴۳.
۶. قانون اساسی افغانستان، ۱۳۵۵.
۷. قانون اساسی افغانستان، ۱۳۵۹.
۸. قانون اساسی افغانستان، ۱۳۶۶.
۹. قانون اساسی افغانستان، ۱۳۶۹.
۱۰. قانون اساسی افغانستان، ۱۳۷۲.
۱۱. قانون اساسی افغانستان، ۱۳۸۲.
۱۲. نجفی، محمود، نگاهی بر جنبش و تحریک مشروطه اول و دوره «امانیه»، در سایت www.kabulnath.de.

۱۳. نظام‌نامه اساسی دولت علیّه افغانستان، ۱۳۰۱.

۱۴. هاشمی، سید محمد (۱۳۹۰)، حقوق اساسی و ساختارهای سیاسی، تهران، نشر میزان.

۱۵. هریسی‌نژاد، کمال‌الدین (۱۳۸۷)، حقوق اساسی تطبیقی، تبریز، نشر آیدین.



بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۴